

میزگرد: از ملی شدن نفت تا کودتا

مرتضی رسولی

به مناسبت برگزاری همایش بین‌المللی پنجاهمین سال سقوط دولت ملی دکتر مصدق، نشستی با حضور آقایان دکتر عنایت‌الله رضا، دکتر احسان نراقی، آقای احمد سمیعی (اشنوا) و دکتر داود هرمیداس باوند در تاریخ شنبه سوم خرداد ۱۳۸۲ در مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران برگزار شد. هر یک از شرکت‌کنندگان در پاسخ به سؤال‌های طرح شده در مورد زمینه‌های ملی شدن نفت، فراز و نشیب‌های دوران زمامداری دکتر مصدق، مذاکرات مربوط به نفت، حزب توده، اختلاف میان رهبران نهضت و واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تفصیل به تشریح مواضع خود پرداختند که گزارش آن به شرح زیر تقدیم علاقه‌مندان می‌شود:

رسولی: ضمن تشکر از آقایان جهت شرکت در این میزگرد، همه می‌دانیم که پرداختن به موضوع نفت و استیفای حقوق ایران از شرکت نفت انگلیس و ایران در سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰، به خصوص در سالهای پس از جنگ جهانی دوم با تغییر بلوک‌بندی جدید میان قدرتهای بزرگ، از دغدغه‌های مهم سیاستمداران ایرانی بود. به نظر می‌رسد رهبران ملی ایران از همان آغاز نهضت و به خصوص پس از پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور، سطح مناقشه خود با شرکت نفت را از جنبه اقتصادی به سوی جنبه‌های سیاسی ارتقاء دادند. ابتدا از آقای دکتر باوند خواهش می‌کنم نظر خود را در این مورد بفرمایند.

دکتر باوند: نفت در ظاهر یک پدیده اقتصادی است ولی در مورد ایران، از همان ابتدای پیدایش، چهره‌ای سیاسی به خود گرفت و دولت انگلستان سعی کرد اجازه ندهد در کالبد اقتصادی ایران جایگاهی داشته باشد و صنعت نفت به صورت یک جزیره منزوی و به کلی حاشیه‌ای (به فعالیت خود ادامه می‌داد در حالی که اگر از پیکره اقتصادی ایران جدا نشده بود می‌توانست جایگاهی در اقتصاد ایران داشته باشد و در جهت صنعتی شدن ایران ظاهر شود. نکته دیگر پایبند نبودن به

ایفای تعهداتی بود که چه در قرارداد داری و چه در قرارداد تمدیدی ۱۹۳۳ ظاهر شد و من فقط به چند نکته شاخص آن اشاره می‌کنم:

اولاً شرکت نفت انگلیس و ایران در محاسبه خود کلیه درآمدهای شرکتهای وابسته به شرکت نفت را احتساب نمی‌کرد؛ ثانیاً، با توجه به رقم قابل توجه فروش نفت، شرکت نفت هیچ‌وقت در بیلان خود اعداد و ارقام واقعی را منعکس نمی‌کرد و مبالغ هنگفتی هم، بابت پرداخت مالیات به دربارداری انگلستان، به ایران تحمیل می‌شد. در مورد سایر تعهدات هم، آنچنان که بایسته بود، حقوق ایران پرداخت نمی‌شد. به همین دلیل وقتی که قرارداد نفت قوام - سادچیکف مطرح شد، مجلس به دلیل تعارض آن با مصوبه ۱۹۴۴، حتی بدون بررسی، آن را کان لم یکن قلمداد کرد و مصوبه‌ای تصویب کرد که از شرکت نفت ایران و انگلیس حقوق حقه ایران استیفا شود و مذاکراتی که انجام گرفت نهایتاً به تهیه لایحه گس - گلشانیان ختم شد. سهم ایران به ازای هر تن نفت چهار شیلینگ بود که به موجب اصلاحات انجام شده به شش شیلینگ افزایش یافت. در نهایت اینکه مجموع مذاکرات در آن اوضاع و احوال موجب شد که سهم ایران به ۳۷ درصد از کل درآمد نفت افزایش یابد در حالی که در همان تاریخ موضوع تصویف در قراردادهای نفتی میان ونزویلا و آمریکا و دولتهای دیگر مطرح شده بود. انگلیسیها در مقابل این نوع قراردادها، علاوه بر اینکه سعی کردند صنعت نفت را از کالبد اقتصادی ایران جدا نگاه دارند، در جهت حفظ و ادامه وضع موجود قدم برمی‌داشتند. در چنین موقعیتی دکتر مصدق در پروسه تحولات سیاسی ایران با بهره‌گیری از افکار عمومی که طالب بودند حقوق ایران استیفا شود مسئله ملی کردن صنعت نفت را وسیله‌ای برای نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی واقعی ایران قرار داد. دکتر مصدق بارها از این ملی شدن به عنوان رنساس سیاسی یاد می‌کرد و اعتقاد داشت این تنها وسیله است. منتهی در موقعیت خاصی، که از نظر سیاست خارجی و داخلی حائز اهمیت است، به علت فقدان یک اپیدئولوژی سیستماتیک و حساب شده وسیله به هدف تبدیل شد؛ یعنی قانون نه ماده‌ای ملی شدن نفت نوعی قداست پیدا کرد و عدول از اصول آن به عنوان خیانت به نهضت تلقی می‌شد در صورتی که، همان طور که عرض کردم، از نظر دکتر مصدق اولویت، استقلال سیاسی و اقتصادی کشور بود.

رسولی: به نظر می‌رسد استقلال توأمان سیاسی - اقتصادی کشور مستلزم بهره‌گیری از امکانات و تواناییها و بازنگری در سیاست خارجی و فعال کردن کادر دیپلماسی آن روز همراه با هماهنگ کردن این سیاستها با رفتارهای داخلی بهتر تأمین می‌شد. به نظر جناب عالی



دکتر داود هرمیداس باوند (۲ خرداد ۱۳۸۲)

تحولات بین‌المللی از نقطه نظر ملی کردن صنایع در کشورهای اروپایی در سالهای پس از جنگ دوم جهانی تا چه اندازه‌ای در کانون توجهات رهبران سیاسی ایران، به خصوص شخص دکتر مصدق، قرار گرفت؟

دکتر باوند: همان‌طور که آگاهید، موضوع ملی شدن صنایع یعنی پروسه تعقیب استقلال مالکیت از جنبه خصوصی به نفع دولت برای تأمین منافع عمومی و در عین حال با شرط پرداخت غرامت در اروپای بعد از جنگ، به خصوص بعد از روی کار آمدن حزب کارگر در انگلستان و دولت ائتلافی فرانسه، به عنوان یک روند مترقیانه و مسلط برای تأمین منافع جامعه مطرح شد و به مرحله اجرا درآمد. چنانکه اشاره کردم، در معاملات شرکتهای نفتی و دولتهای امتیازدهنده تجدید نظری صورت گرفته بود که همان اصل تنصیف بود؛ ولی در ایران از اجرای این مقصود خودداری می‌شد. نکته بعدی عدم توافقی بود که در دو کنفرانس بین‌المللی انرژی در واشینگتن در ۱۹۴۲ و ۱۹۴۴ صورت گرفت. در آنجا بحث شد که دولتهایی که دارای منافع انحصاری در قراردادها هستند باید آمادگی مشارکت را داشته باشند اما دولت انگلستان، که مسئله نفت ایران را به کلی از مسائل دیگر کشورهای خاورمیانه جدا کرده بود، حاضر به قبول اصل مشارکت نشد؛ فقط پذیرفت که میزان قابل توجهی از

نفت را به قیمت ارزان به شرکتها و کمپانیهای آمریکایی بفروشد و در ازای هر تن چند شیلینگ هم اضافه به ایران بپردازد. اما از دیدگاه سیاسی، جنبه‌های دیگری مورد نظر بود؛ یکی بروز جنگ سرد بود. همان‌طور که می‌دانید، در سال ۱۹۴۹ صفاها به کلی از هم جدا شده بود و استراتژی مهار یا انسداد و متوقف کردن شوروی در مرزهای سیاسی و جغرافیایی تحکیم شده در دستور کار سیاستمداران غربی، به خصوص آمریکا، قرار گرفت. گروهی در آمریکا بر آن بودند و مصلحت را در این می‌دیدند که برای جلوگیری از نفوذ خزنده و فزاینده کمونیسم، به خصوص در ایران، از جنبشهای ناسیونالیستی حمایت شود. جرج آلن، دکتر هنری گریدی و جرج مک‌گی و دیگران چنین تفکری داشتند. از طرف دیگر، وجود رقابت بین انگلیسیها و آمریکاییها و شرکتهای نفتی وابسته به این دو کشور جدی بود و به طور کلی ضوابط و هنجارهای بین‌المللی که به خصوص بعد از جنگ جهانی دوم در نظام جهانی مطرح شده بود و مسائلی از این نوع مورد نظر طرفداران ملی کردن صنعت نفت و شخص دکتر مصدق بود. آنان تأکیدشان بر این بود که با استفاده از ضوابط بین‌المللی و اصول حاکم بر حقوق بین‌الملل و بهره‌گیری از تضاد دو جبهه شرق و غرب از یک سو، و رقابت جدی میان آمریکا و انگلیس از سوی دیگر، خواهند توانست در پیشبرد این مقصود موفق شوند.

رسولی: خیلی متشکرم. از آقای دکتر رضا تقاضا می‌کنم نظر خودشان را مطرح کنند. دکتر عنایت‌الله رضا: بنده ضمن تأیید فرمایشات دکتر باوند معتقدم که موضوع نفت از همان آغاز رنگ سیاسی به خود گرفت. رقابت دیرینه میان روسیه و انگلستان در ایران، مردم را بر آن داشته بود که به نفت هم به عنوان یک مسئله سیاسی بنگرند. جریانهای بعدی هم سیاسی بودن مسئله را تشدید کرد: در سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ موضوع تمدید قرارداد نفت و همچنین در دوران جنگ جهانی دوم و سالهای پس از آن باز مسئله نفت به یک پدیده سیاسی بدل شد. در وقایع مربوط به آذربایجان موضوع نفت نزدیک بود موجب تجزیه ایران بشود؛ بنابراین، تفکیک مسئله نفت به این صورت که پدیده‌ای اقتصادی بوده یا سیاسی درست نیست بلکه این دو باهم ممزوج بودند. طرح دو فوریتی دکتر مصدق در مجلس چهاردهم در مورد ممنوعیت واگذاری امتیاز نفت به خارجیان و همچنین طرح ماده واحده غلامحسین رحیمیان مبنی بر لغو یک طرفه قرارداد نفت جنوب باز یک پدیده سیاسی بود. در دوران جنگ جهانی دوم نقش آمریکا در پیروزی متفقین بسیار عمده بود؛ زیرا



دکتر عنایت‌الله رضا (سوم خرداد ۱۳۸۲)

برای مقابله با آلمان به کشورهای اروپایی کمک کرد تا جبهه دومی بگشایند. با گشایش این جبهه دوم، که شوروی بود، موقعیت آمریکا روز به روز ارتقا یافت. بگذریم از اینکه در دوران جنگ نیروی اتم ایجاد شد و بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی وضع خاصی به وجود آورد؛ اما پس از جنگ ملاحظه کنید که با طرح مارشال اصلاً موقعیت به گونه‌ای دیگر شد. یکی اینکه فشار افکار عمومی در جهان و تلاش آمریکا سبب شد که انگلستان از مستعمرات خود، مانند هندوستان، مجبور به عقب‌نشینی شود به این ترتیب که بسیاری از کشورها به نحوی آزاد شدند و استقلال یافتند - که قصد ندارم وارد این بحث شوم. مسئله دیگر، نجات اروپا از ویرانیهای جنگ بود و طرح مارشال و کمکهای آمریکا سبب شد که کشورهای اروپایی احیا شوند و چون انگلستان هم مستثنی نبود و به کمکهای آمریکا نیاز داشت مجبور شد، علاوه بر از دست دادن مستعمرات خود، به آمریکا نزدیک شود. به

اعتقاد بنده، نزدیک شدن انگلستان به آمریکا یک برخورد عقلایی برای بقای خودش بود. موضوع با اهمیت دیگر، مسئله انرژی بود. آمریکا تا آن روز فقط به انرژی و نفت خودش متکی بود و نفت خاورمیانه در دست انگلستان بود. به طور قطع، آمریکاییها درک می‌کردند که ذخایر نفتی جهان محدود است و برای تأمین منابع بیشتر باید به سوی خاورمیانه روی آورد. آن زمان عربستان و عراق هنوز وضع روشنی از نظر منابع نفتی نداشتند و ایران در موقعیت برتری قرار داشت. شوروی هم به درون خود پرداخت و از منابع خودش استفاده می‌کرد؛ ولی استخراج از منابع داخلی برایش کافی نبود چون منابع نفتی گروزی آسیب دیده بود و استخراج و بهره‌برداری از نفت باکو محدود بود؛ مقداری نفت هم در منطقه سبیری بود که میزان استخراج از آن کافی نبود و شوروی باز هم به منابع جدید انرژی نیاز داشت. با توجه به تغییری که در وضعیت هندوستان بعد از جنگ پیدا شد، امکان نفوذ در اقیانوس هند برای شوروی میسر شد و تصمیم گرفت به هندوستان نزدیک شود.

پس از پایان جنگ دوم که قرار بود نیروهای متفقین خاک ایران را ترک کنند، نیروهای شوروی پس از فشارهایی که سازمان ملل متحد و آمریکا وارد کردند مجبور به ترک ایران شدند اما هنوز در منطقه آذربایجان نیروهای وابسته به خود را حمایت می‌کردند. آنان تسلیحاتی را که در جنگ با آلمانیها به دست آورده بودند در اختیار فرقه دموکرات آذربایجان قرار دادند تا بگویند ما اسلحه ندادیم. به هر حال، همان‌طور که می‌دانید، شورویها قطع نفوذ خود از ایران و پایان دادن به ماجرای آذربایجان را مشروط به گرفتن امتیاز نفت شمال ایران کردند که بالاخره هم موفق نشدند و مجلس پانزدهم این امتیاز را لغو کرد. در اینجا شورویها دریافته بودند که رقیب اصلی شان آمریکا است که توانسته با تقویت اروپا، این قاره را با خود متحد کند، اروپای متحدی که آمریکا در پشت آن قرار گرفته بود. رقیب دیگر شوروی کشور چین بود که در ظاهر انقلاب سوسیالیستی کرده ولی در باطن مدعی اراضی سبیری بود و هنوز هم بر این ادعا باقی است. موضوع دیگری که شوروی را از آمریکا و اروپا دور کرد آن بود که بلافاصله پس از پایان جنگ اعلام کرد کمک‌هایی که در دوران جنگ به شوروی شد پس نمی‌دهد و به این ترتیب در آن موقعیت، خودش را ایزوله کرد و در نتیجه طرح مارشال شامل این کشور نشد.

رسولی: تشکر می‌کنم. جناب آقای دکتر نراقی، زمانی که طرح ملی شدن صنعت نفت در مجلس به تصویب رسید شما در اروپا به فعالیتهای دانشجویی اشتغال داشتید. بفرمایید که ملی شدن نفت در چه موقعیت بین‌المللی انجام گرفت و عکس‌العمل تصویب این طرح

میان دانشجویان ایرانی در اروپا چه بود؟

دکتر تراقی: می‌دانید که بعد از جنگ جهانی دوم، انگلستان به تدریج جای خود را به آمریکا می‌داد و هدف شوروی از آن پس مبارزه با آمریکا بود. انگلستان در پی حفظ منافع نفتی خود در جنوب ایران، در جریان بحران آذربایجان تقریباً مخالفتی با اعطای امتیاز نفت شمال ایران به شوروی نداشت و ناکامی شوروی در کسب امتیازات نفتی بیشتر به جهت سرسختی آمریکا و مخالفت ترومن بود. استخراج نفت در ایران، در سالهای آغازین قرن بیستم، ایران را در یک موقعیت استثنایی قرار داده بود؛ زیرا یک منبع انرژی قوی بود و اهمیت بین‌المللی داشت. در سالهای پس از جنگ دوم این منبع انرژی وسیله‌ای مهم برای مبارزه با انگلستان گردید. اهمیت سیاسی نفت برای ایران شبیه کانال سوئز بود برای مصر. همان‌طور که اشاره کردید، من از دو سال قبل از ملی شدن صنعت نفت جزو فعالان دانشجویی در اروپا بودم و مثل خیلیها تمایلات چپی داشتم. موضوع نفت جریانی بود که به کلی مرا از حزب توده و شوروی دور کرد؛ البته قبلاً هم نسبت به درستی نظرات آنان تردید داشتم؛ اما نهضت ملی شدن نفت برای من روشن کرد که تا چه اندازه از حقیقت دورند؛ برای اینکه به خوبی می‌دیدم که حزب توده و شوروی، با یک برداشت ایدئولوژیک راجع به نفت و نهضت ملی، بر این باورند که در یک کشور استعمار زده و وابسته، جنبش ملی خود به خود پیدا نمی‌شود و این امپریالیسم است که قصد دارد؛ با جلو انداختن بورژوازی ملی در ایران، پرولتاریا را برای همیشه قلع و قمع کند. از نظر آنان این جنبش چون در چهارچوبهای مارکسیستی نمی‌گنجد هیچ اصلاتی نداشت و نهضت ملی ایران نخستین جنبشی بود که در مخالفت با استعمار نو در جهان پیدا شده بود. وقتی که ایرج اسکندری را در پاریس دیدم به کلی این جنبش برایش قابل تصور نبود و صادقانه می‌گفت که این بازی آمریکاست و هیچ اصلاتی ندارد. آن زمان شاید شوروی هنوز ماهیت واقعی خود را نشان نداده بود و بسیاری از هواداران هنوز خیال می‌کردند که این کشور مهد آزادی و مدافع ملل مظلوم دنیاست. بنده یادم هست مهندس رضوی که از سران جبهه ملی بود وقتی که نایب رئیس مجلس شد چون کمی تمایلات توده‌ای داشت رسماً در مجلس اعلام کرد که ما اجازه نمی‌دهیم نفت ما به غرب برود و اروپا را سیراب کند. این نوعی جانبداری از بلوک شرق و شوروی بود. متأسفانه اطرافیان دکتر مصدق به غیر از یکی دو نفر از خرد سیاسی برخوردار نبودند و اغلب آنان مصدق را علیه شاه تحریک می‌کردند و روش تفاهم و توافق را پیش پای او نمی‌گذاشتند. تنها کسی که به نظر من از قوت فکری و خرد سیاسی برخوردار بود خلیل ملکی بود که دائماً به دکتر مصدق می‌گفت شما باید بتوانید شاه را اداره کنید و

اگر مدعی هستید که او تحت تأثیر و نفوذ این و آن قرار می‌گیرد چرا خود شما در او اعمال نفوذ نمی‌کنید و باید کاری کنید که از شما وحشت نداشته باشد. او همیشه یادآور می‌شد اگر اراده‌اش را داشته باشید می‌توانید او را با خود همراه کنید. به علاوه در بین اطرافیان دکتر مصدق هیچ‌کدام به اندازه خلیل ملکی خطر خزب توده را به خوبی حس نمی‌کرد و بیشتر اعضای جبهه ملی نسبت به خطر حزب توده جدی نبودند.

رسولی: نمایندگان سیاسی، سفیران و کادر وزارت خارجه ایران در خارج از کشور به خصوص در اروپا، تا چه اندازه‌ای با سیاستهای رهبران ملی ایران هماهنگ بودند؟

دکتر نراقی: در سوئیس هنگامی که در اولین نهضت دانشجویی بودم دو ماه بود که روزنامه‌های این کشور شدیدترین حمله‌ها را به ایران می‌کردند بدون اینکه سفارت ایران در سوئیس کمترین دفاعی از ایران بکند؛ چون جرئت نداشتند در مقابل انگلستان حرفی بزنند و اصلاً مقابله با سیاستهای انگلستان برای مقامات سفارت ایران در اروپا قابل تصور نبود.

یادم هست در یک روز تعطیل که مصادف با تعطیلات پاک بود جلسه‌ای ترتیب دادیم و عاملش من بودم. در آن جلسه قرار شد با یکی از دوستان نامه‌ای به دکتر مصدق بنویسیم و ایشان را از آنچه که در سوئیس و روزنامه‌های این کشور می‌گذرد آگاه کنیم. به ایشان نوشتیم که در روزنامه‌های سوئیس نوشته شده چراناوگان دریایی انگلیس نمی‌رود آبادان را بمباران کند؛ این مردم بی‌سواد و بی‌فرهنگ چه چیز دارند که می‌خواهند نفت خود را ملی کنند؟! وقتی که دانشگاه باز شد و سرکلاس رفتیم دوباره جلسه انجمن‌مان را تشکیل دادیم. در آن جلسه نامه‌ای از ابوالقاسم فروهر سفیر ایران در برن به ما رسیده بود که در آن نوشته بود: اولاً جلسه شما رسمی نیست و می‌بایست از دو هفته پیش به اعضا اعلام می‌کردید؛ ثانیاً این قبیل مسائل به شما چه مربوط است! این در حالی بود که نامه دکتر مصدق قبل از آن به دست ما رسیده بود و در آن، ضمن نهایت تجلیل و تشویق از ما، تأکید کرده بودند سفرای واقعی ما در خارج از کشور شما هستید.

رسولی: این مربوط به چه زمانی است؟

دکتر نراقی: زمانی که دکتر مصدق در مجلس شانزدهم رئیس کمیسیون ویژه نفت بود و هنوز نخست‌وزیر نشده بود. جالب است که وقتی نامه سفیر را خواندیم دیگر افتضاح بود. اتفاقاً دکتر مصدق وقتی به نخست‌وزیری منصوب شد اولین سفیری که عزل کرد همین فروهر بود. منظورم این است که در آن روزها دستگاه وزارت خارجه



دکتر احسان تراقی (۳ خرداد ۱۳۸۲)

مطلقاً در مسیر اهداف دکتر مصدق و نهضت ملی نفت نبود. شاید ۸۰ درصد از دیپلماتهای ما مثل فروهر فکر می‌کردند و یکی از مشکلات اصلی دکتر مصدق همین بود که بعداً به این دسته از رجال سوء ظن پیدا کرد؛ چون دستگاه دیپلماسی را دنبال خود نمی‌دید. دیپلماتهای ما اصلاً متوجه نبودند که دکتر مصدق چه گرفتاریهایی دارد. دکتر مصدق هم اعتمادی به آنان نداشت؛ برای همین بود که وقتی به آمریکا رفت مانع شرکت نصرالله انتظام در مذاکرات شد، که داستان آن را همه می‌دانند. او به هیچ‌کدام از دیپلماتهای دستگاه وزارت خارجه ایران در آن زمان اعتماد نداشت و این یکی از مشکلاتی بود که این پیرمرد داشت. به هر حال، فعالیت دانشجویان در خارج از کشور چنین عکس‌العملی را از سوی دکتر مصدق در پی داشت.

رسولی: در محیط خارج از ایران چه رابطه‌ای میان انگلستان و آمریکا برقرار بود؟ به هر حال، آنچه مسلم است این است که آمریکاییها در آغاز با جریان نهضت ملی شدن نفت نظر موافقی داشتند. چگونه این نظر تغییر کرد؟

دکتر تراقی: بله آمریکاییها در ابتدای کار با این جریان نظر موافق داشتند و انگلیس هم از موضع آمریکا ناراحت بود منتهی خوب زورش به آنها نمی‌رسید و در پی فرصت بود

تا به تدریج روحیه آمریکا را تغییر دهد. پس از اینکه چرچیل از حزب محافظه کار در انگلستان به قدرت رسید وضع تا حدی تغییر کرد. آقای الیهار صالح خودش برایم تعریف کرد: زمانی که سفیر ایران در آمریکا بودم، شخص ترومن در دیداری به من گفت که به مصدق بگویند ما به خاطر شما بیش از این نمی‌توانیم با انگلیس ضدیت کنیم چون این کشور در همه صحنه‌های جنگ جهانی در کنار ما بوده و در ردیف متحدان ماست؛ خودتان یک جوری مشکل را با انگلستان حل کنید. تغییر حالت آمریکا یک مقدار به سبب جنگ سرد، شوروی و ترس آمریکا از نفوذ کمونیسم بود، مقداری هم به منافع اقتصادی‌اش مربوط می‌شد.

رسولی: پس از گذشت بیش از پنجاه سال از ملی شدن نفت هنوز عده‌ای از صاحب نظران، سیاست بهره‌گیری دکتر مصدق از تضاد میان قدرتها و نزدیک شدن ایشان به آمریکا را سیاسی غیرواقع‌بینانه و به عبارتی خوش‌بینانه قلمداد می‌کنند. استدلال این گروه مبتنی بر این موضوع است که آمریکا در آن زمان به قدرتی فراتر از یک قدرت سوم تبدیل شده بود...

دکتر رضا: استنباط من این است که پس از ملی شدن صنعت نفت، دکتر مصدق در آغاز کار خود می‌خواست که حتی‌المقدور، و با توجه به اوضاع و احوال موجود، دست انگلیس را از منابع نفت ایران کوتاه کند. او، به عنوان یک سیاستمدار، به کمک آمریکا نیاز داشت و شاید می‌خواست از آمریکا به نفع خود استفاده کند. البته هنوز نمی‌توانم در این مورد حکمی صادر کنم؛ ولی به ظاهر جور می‌آید که او به هر حال قصد داشته از اوضاع و احوال موجود در جهان به سود ایران استفاده کند و ملی کردن نفت را وسیله‌ای برای تجهیز جامعه و رسیدن به استقلال ملی قرار دهد. حالا اینکه چگونه و با چه مشخصات و خصوصاتی این مقصود عملی می‌شد موضوع دیگری است.

دکتر باوند: نکته در همین جاست؛ دکتر مصدق، مثل امیرکبیر و دیگران، به خصوص طرفدار یک قدرت سوم بود تا نفوذ انگلستان را خنثی سازد، گو اینکه در تحولات بعد از جنگ، آمریکا دیگر فراتر از یک قدرت سوم عمل می‌کرد؛ اما در اذهان بسیاری از رجال سیاسی ایران در آن زمان آمریکا فقط به عنوان یک قدرت سوم مطرح بود. رجال ایرانی درباره سابقه تاریخی رابطه آمریکا با ایران نگرش رمانتیکی داشتند. آمریکاییها در اعزام مسیونرها، تأسیس کالج البرز، بیمارستانها و اعزام کارشناسانی اقتصادی مانند شوستر یا میلیسو و مخالفت با قرارداد ۱۹۱۹ و حمایت از ورود ایران در کنفرانس ورسای و، از همه مهم‌تر، مخالفت با شوروی در بحران آذربایجان به گونه‌ای عمل کرده یا شعار داده بودند که بسیاری از افراد در مورد

دموکراسی آمریکایی اعتمادشان جلب شد. در آغاز ملی شدن صنعت نفت هم، همان‌طور که اشاره کردم، بسیاری از دست‌اندرکاران وقت در وزارت خارجه آمریکا طرفدار حمایت از نهضت‌های ملی بودند تا از این طریق از نفوذ خزانده و فزاینده کمونیسم جلوگیری کنند.

رسولی: همه می‌دانیم که موضع آمریکا پس از نخست‌وزیری دکتر مصدق و در همان ماه‌های اول از حالت طرفداری از نهضت به سوی بیطرفی یا میانجیگری و بعد هم رودررویی با دولت ملی ایران تنزل و تغییر یافت. چرا؟

دکتر باوند: همان‌طور که می‌دانید، به محض این که قانون نه ماده‌ای ملی شدن نفت به تصویب رسید وزارت خارجه آمریکا اعلامیه‌ای صادر کرد مبنی بر اینکه شرکت‌های آمریکایی اعلام کرده‌اند به هیچ وجه مایل نیستند به علت اقدامات یک‌جانبه ایران خریدار نفت ایران بشوند. در این مرحله دولت آمریکا علی‌الاصول با اصل ملی شدن نفت نظر موافق داشت اما تحت فشار انگلیسیها کم‌کم این تصور به آنان القا شد که وجود و ادامه نهضت ملی در ایران زمینه‌ساز نفوذ کمونیستها خواهد شد و حادثه چکسلواکی در ۱۹۴۸ را مثال می‌آوردند. در همین مرحله بود که هاریمن به عنوان نماینده آمریکا با رفت و آمدهای خود نقش میانجیگری را ایفا کرد. متعاقب آن هیئتی به ریاست استوکس از انگلستان به ایران آمد. نکته مهم پیشنهادهای او این بود که ضمن قبول اصل ملی شدن صنعت نفت، پیشنهاد تأسیس یک شرکت خرید را داد. او پیشنهاد داد ایران متعهد شود برای مدت ۲۵ سال نفت خود را از طریق این شرکت خرید بفرشد، البته با تخفیف بسیار فاحش. او مطرح کرد که یک شرکت عامل برای کشف و استخراج و تصفیه و نقل و انتقال لازم است چون انگلیسیها از وسایل انتقالی گسترده‌ای برخوردار بودند. مذاکرات و میانجیگریهای در این مورد البته مورد قبول دکتر مصدق واقع نشد. دکتر مصدق در این مرحله سعی داشت از آمریکاییها به عنوان میانجی در مذاکرات بهره‌گیرد و در اجلاس مجمع عمومی، که هنوز به نیویورک منتقل نشده بود، خیلی در این زمینه تلاش کرد به طوری که آیدن در کتابش یادآور می‌شود که ما به این نتیجه رسیدیم که دکتر مصدق سعی دارد با کارت آمریکاییها با ما بازی کند لذا بر آن شدیم که به این (مسابقه نهایی) پایان دهیم؛ فکر کردیم بهترین راه این است که به آمریکاییها پیشنهاد مشارکت بدهیم. به این ترتیب بعد از بحثهایی که بین آنها صورت گرفت به تفاهم و توافق رسیدند.

در این زمان حزب محافظه‌کار در انگلستان روی کار آمده بود. در پی این پیشنهاد انگلیس به آمریکاییها بود که دیگر مصدق نتوانست در مسافرت خود به نیویورک و

شرکت در شورای امنیت از مذاکرات خود نتیجه بگیرد؛ در نتیجه، مذاکرات متوقف شد. متعاقب این، قرار شد با کمپانی هلندی پیمانکاری خدمات مذاکراتی در مورد اداره کردن صنعت نفت ایران انجام شود که باز چون آمریکاییها غیرمستقیم در کار آن کمپانی دخالت داشتند این مذاکرات هم متوقف شد. مقامات وزارت خارجه آمریکا مانند جرج مک‌گی، که طرفدار و حامی سیاستهای دکتر مصدق بودند از صحنه کنار رفتند و مک‌گی سفیر آمریکا در ترکیه شد. طرح مشترک آمریکا و انگلیس هم که در لندن تدوین شد و بعد طرح پیشنهادی بانک بین‌المللی عمران و توسعه کاری از پیش نبرد. در طرح پیشنهادی بانک جهانی، قرار بود این بانک به عنوان پیمانکاری خدمات موقتی که مدت آن دو سال بود اداره کننده نفت ایران باشد؛ به این ترتیب که یک هیئت مدیره مختلط تشکیل شود؛ اما دارای اختیارات کامل باشد و به هر نحوی که مایل است بتواند افراد را استخدام یا از خدمت معاف کند. این شرکت تا زمانی که درآمد نفت به دست نیامده سودی طلب نمی‌کرد و موظف بود هزینه‌های راه‌اندازی، تصفیه‌خانه‌ها و صدور را بپردازد. اما چند نکته مهم در این طرح وجود داشت:

یکی آنکه قرارداد فروش با شرکت نفت انگلیس و ایران منعقد شود؛ دوم اینکه تخفیف قابل توجهی قائل شود؛ سوم اینکه کارکنان و کارشناسان انگلیسی به محل کار خود برگردند. قیمت هر بشکه نفت تقریباً یک دلار و هفتاد و پنج سنت بود که می‌بایست ۵۸ درصد به عنوان تخفیف برای شرکت در نظر گرفته شود. ۳۰ سنت بابت هزینه‌ها، ۵۰ سنت به عنوان سهم ایران، و ۲۷ سنت هم به عنوان درآمدی که بعداً احتساب شود در یک، به اصطلاح، صندوق نگهداری شود. اختلاف بر سر این بود که دولت ایران معتقد بود بانک باید بعد از خلع ید در حکم نماینده دولت ایران باشد در صورتیکه طرف مقابل در مذاکره معتقد بود مسائل مربوط به خلع ید در اینجا به هیچ وجه نباید مطرح شود و اصلاً وارد ماهیت ملی شدن نمی‌شوند. آنها حاضر نبودند به عنوان نماینده دولت ایران بعد از خلع ید تلقی شوند. ایراد دیگر ایران این بود که باید کارمندان و کارکنان کشورهای بیطرف به جای کارکنان انگلیسی در شرکت ملی نفت ایران به کار گماشته شوند. نکته دیگر آن بود که سهم ۵۰ سنتی ایران برای مقامات ایران قابل قبول نبود. در این طرح، بانک جهانی ظاهراً اداره‌کننده بود؛ ولی، در هر حال، مدیرعامل شرکت نفت انگلیسی بود. چون انگلیسیها از همان ابتدای مذاکرات می‌گفتند که کارکنان انگلیسی به هیچ وجه حاضر نیستند زیر نظر یک مدیرعامل غیرانگلیسی کار کنند. از نظر انگلیسیها ایرانیها در امور مربوط به انرژی در نظام بین‌المللی و همچنین نحوه معاملات بین شرکت‌های نفتی و ملاحظات

فی‌مابین نظر کارشناسانه و تخصصی ندارند.

رسولی: افرادی مانند مرحوم مهندس حسینی تا چه اندازه در امور مربوط به نفت نظراتشان کارشناسانه بود؟

دکتر باوند: به نظر من مهندس حسینی با آنکه شخصی وطن پرست، صادق و پاکدامن بود، مانند دیگر کارشناسان ایرانی، در مورد نظام انرژی بین‌المللی آگاهی و جهان بینی چندانی نداشت. طبق نظر ایشان، چون دولتهای غربی و انگلیسی‌ها نیاز مبرم به نفت ایران داشتند، ایستادگی و حتی طول کشیدن زمان سبب می‌شد که طرف مقابل ناچار پذیرای درخواستهای ما باشد در حالی که واقعیت غیر از این بود و آنها توانستند با افزایش تولید نفت عراق و کویت و جاهای دیگر، کمبود منابع انرژی خود را تأمین کنند و خلأ ایجاد شده را از طریق این کشورها و ونزوئلا و حتی صدور بیشتر نفت آمریکا پر کنند.

رسولی: بعضی اعتقاد دارند که پیشنهاد بانک جهانی در آن موقعیت بهترین پیشنهادی بود که به ایران شد و صلاح دولت آقای دکتر مصدق این بود که به نحوی آن را می‌پذیرفت. شما در این مورد چه نظری دارید؟

دکتر باوند: اگر شما مفاد پیشنهادهای بانک جهانی را موشکافی کنید متوجه خواهید شد که این طرح تفاوت اساسی‌ای با پیشنهاد استوکس نداشت. استوکس برای مدت ۲۵ سال یک شرکت خرید را پیشنهاد کرده بود با تخفیف بسیار فاحش و در پیشنهاد بانک جهانی تخفیفی که در نظر گرفته شده بود برابر بود با درآمد نفت ایران منهای هزینه‌های صرف شده و منهای تخفیف ۵۸ درصدی در هر شبکه. بنابراین، هیچ‌یک از پنج پیشنهاد مطرح شده به دولت دکتر مصدق در برگزیده مفاد قانون ملی شدن صنعت نفت نبود و، همان طور که عرض کردم، چون در آن زمان وسیله به هدف تبدیل شده بود و قانون ۹ ماده‌ای قداست خاصی پیدا کرده بود در چنان اوضاع و احوالی، با توجه به نزاع گروههای سیاسی در داخل، مخالفان در برابر هر نوع سازش و توافق، دکتر مصدق را در مظان اتهام و انتقاد قرار می‌دادند. بنابراین، باید به این نکته مهم توجه کرد که وقایع اجتماعی در خلأ اتفاق نمی‌افتد. از سوی دیگر، انگلیسیها حاضر نبودند با دکتر مصدق کنار بیایند؛ حتی حاضر نشدند بپذیرند کارکنان شرکت نفت از کشورهای بیطرف باشند و مدیرعامل هم انگلیسی نباشد. نکته دیگر مشکل دربار بود؛ می‌دانید که نظامهای دیکتاتوری به هیچ وجه حاضر نیستند شخصیتی قهرمان شود و محبوبیت عمومی پیدا کند چرا که این موضوع را در تعارض روانی با جایگاه خود می‌دانند و به همین دلیل همیشه گروهها و افرادی را که

محبوبیت یا مقبولیت مردمی پیدا کنند می‌کنند. اگر حوادث سبب شود شخصیتی پدیدار شود نمی‌توانند تحمل کنند. در مورد ایران هم باید گفت شخص شاه یک نوع هراس از انگلستان داشت.

رسولی: در مورد حزب توده و کارشکنی‌های این حزب و سیاست شوروی سابق در قبال دکتر مصدق هم شایسته است اشاره‌ای بشود.

دکتر باوند: حزب توده از ابتدا بر آن بود که در کار نفت کارشکنی کند و مقصود انجام نشود. این موضع ناشی از سیاست شوروی بود که در مظان داشتن استراتژی مهار و انسداد قرار گرفته بود. شوروی و حزب توده تبلیغ می‌کردند که آمریکاییها قصد دارند، تحت عنوان ملی شدن نفت، وارد ایران و جانشین انگلیسیها شوند تا به این ترتیب جریان و دسته بندیهای نظامی را در منطقه به نفع خود تغییر دهند. به همین دلیل ترجیح دادند سیاست یا حفظ وضع موجود را ادامه دهند. توده‌ایها در آن تاریخ اعتقاد داشتند انگلستان یک امپریالیسم فرتوت و ضعیف شده ولی آمریکا یک امپریالیسم حاد و چالشگر است؛ بنابراین، به ناسی از شوروی، ترجیح دادند در آن موقعیت حتی از انگلستان حمایت شود. نکته دوم اینکه حزب توده هر جنبشی را که خارج از قلمرو سوسیالیسم بود به هیچ‌وجه تحمل نمی‌کرد ولو آنکه آن جنبش مقبولیت مردمی پیدا می‌کرد. از نظر این حزب، نهضتها و خیزشهای اصیل موجود در جهان مقتضای منطقی نظام سوسیالیستی است؛ بنابراین، برای حزب توده و شوروی، مادام که هر گروه و نهضتی زیر سایه جهان سوسیالیسم نباشد، قابل اعتبار نبوده و در تعامل با جهان غرب و نظام سرمایه‌داری مستحیل و نابود خواهد شد؛ به همین دلیل به استالین، گاندی، نهرو و مصدق نگاه مثبت نداشت. مزید بر این، حزب توده هم، به سبب اوضاع درونی خودش، وقتی رقیبی می‌دید که نهضت و خیزشی را در پیش گرفته در صدد تعارض با آن برمی‌آمد؛ چون از یک طرف خودش را پیشکسوت می‌دانست و از طرف دیگر منافع شوروی را هم در نظر می‌گرفت. علاوه بر این، چون دکتر مصدق را متعلق به پایگاه اشرافیت معرفی می‌کرد بر آن بود که دوله‌ها و سلطنه‌ها صلاحیت پیشگامی در یک حرکت ضد استعماری را ندارند. با توجه به موارد فوق، حزب توده به اشکال مختلف شروع به کارشکنی کرد.

رسولی: جناب آقای دکتر رضا، چرا دولت شوروی، در تحریم خرید نفت از ایران، با انگلستان همسو بود؟ لطفاً در مورد سیاست شوروی و حزب توده، با توجه به مشاهدات خود، بیشتر صحبت کنید.

دکتر رضا: دولت شوروی پس از شکستی که در قضیه آذربایجان از قوام‌السلطنه خورده

بود، نهایت دشمنی را با دولت دکتر مصدق نشان می‌داد. آن زمان حزب توده برای اعضای کادر خود دستورالعمل صادر می‌کرد. در یکی از دستورالعملها به صراحت نوشته بودند که لبه تیز حمله را باید متوجه مصدق کرد؛ باید سر بزنگاه او را به زیر کشید. برای من این سؤال پیش می‌آمد که علت چیست و چرا حزب توده چنین می‌کند؟! عده‌ای مثل کیانوری بودند که دقیقاً می‌دانستند چه کار می‌کنند، عده‌ای دیگر هم شاید چون اطلاعی نداشتند مخالفت می‌کردند؛ ولی بعدها، که بیشتر با سیاست شوروی آشنا شدم، مسئله برایم روشن شد. اگر دقت کرده باشید در کنگره نوزدهم حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی، استالین خط مشی کلی جهانی خود را اعلام کرد. او به صراحت گفت: زمانی بود که بورژوازی پرچم مبارزه ملی را در دست داشت. اکنون این پرچم به زمین افتاده و تنها طبقه کارگر می‌تواند این پرچم را از زمین بردارد. استالین با ادای این کلمات تکلیف طبقه کارگر را در جهان و بورژوازی ملی کشورهای مستعمره و وابسته را روشن کرد. بعد از این ماجرا، که به یک سال قبل از سقوط مصدق و در واقع به قبل از مرگ استالین مربوط می‌شود، احزاب کمونیست در کشورهای هندوستان، اندونزی، ایران و سایر کشورهای جهان در مسیری قرار گرفتند که استالین می‌خواست. در نتیجه، احزاب کمونیست در این کشورها در مخالفت با نهره، سوکارنو و دکتر مصدق اقدامات خود را شروع کردند. پیرو همین سیاست بود که شوروی اصلاتی برای مبارزه دکتر مصدق قائل نبود. وقتی که انگلستان و کمپانیهای نفتی خرید نفت از ایران را تحریم و بلوکه کردند شوروی هم دیگر حاضر نشد از ایران نفت بخرد. دکتر مصدق تا جایی که اطلاع دارم گفته بود مجارستان و چکسلواکی و سایر کشورهای اروپایی شرقی پیش از این مشتری نفت ما بودند چرا شما مانع شدید؟ مقامات شوروی به او جواب داده بودند که از این پس آنها از ما نفت می‌خرند و ما دیگر احتیاجی به نفت شما نداریم. پس از این ماجرا دکتر مصدق از شوروی خواست که یازده تن طلائی که در دوران جنگ جهانی دوم طلب داشتیم پس بدهند. جوابی که به او می‌دهند این است: این طلا متعلق به ملت ایران است و به دولتی داده خواهد شد که نماینده واقعی مردم ایران باشد. این مطلب را که عرض کردم خودم در شوروی که بودم خواندم.

نمونه دیگری که خدمت شما عرض می‌کنم این است که به یاد دارم فرقه دموکرات آذربایجان در زمان حکومت مصدق در شوروی فعالیت می‌کرد؛ رادیویی هم داشت و برنامه‌هایی در مخالفت با سیاست مصدق و دولت ایران پخش می‌کرد. مقاله‌هایی که برای قرائت از رادیو می‌رسید من مطالعه می‌کردم. البته هنوز از نوع فعالیت‌های حزب توده در ایران به درستی اطلاع نداشتم و رابطه ما با ایران خیلی

روشن نبود؛ ولی این سؤال برای من مطرح بود که چرا فرقه دموکرات در شوروی این قدر با مصدق مخالفت می‌کند! می‌گفتیم آقا این مرد اکنون مشغول مبارزه با امپریالیسم است، امپریالیستی که این همه بلا بر سر جامعه ما وارد آورده؛ چرا شما با مصدق مخالفت می‌کنید؟ مرحوم قیامی که داماد مستشارالدوله صادق بود و مصدق را هم به خوبی می‌شناخت در این جلسات بود و در رأس ما. در یکی از این جلسات رو کرد به رئیس فرقه دموکرات به نام پادگان که بعد از پیشه‌وری رئیس فرقه بود و گفت: آقا من نمی‌فهمم چرا شما با مصدق مخالفت می‌کنید؟ آقای پادگان جواب داد: باید مصدق را چنان بزنی که هفت تا معلق بزند. (این عین عبارت او بود). بعد قیامی پرسید: بسیار خوب، اگر مصدق هفت تا معلق زد بعد چه خواهد شد. پادگان در جواب گفت: بعد خودمان می‌رویم حکومت تشکیل می‌دهیم! باور بفرمائید عیناً همین عبارت را گفت. روز ۲۸ مرداد، که حکومت مصدق سقوط کرد، من در منزلم در باکو به اخبار رادیو گوش می‌دادم که ناگهان تلفن صدا کرد. گوشی را که برداشتم آقای قیامی بود. گفت: اگر آب در دست داری نخور؛ بیا، من جلو عمارت فرقه منتظرت هستم. باحالتی پریشان که برای این پیرمرد چه اتفاقی افتاده به راه افتادم. وقتی او را دیدم سلام کردم بلافاصله میج دستم را گرفت و بدون آنکه کلامی با من حرف بزند مرا با خود تا در اتاق پادگان برد. وقتی رسیدیم، در اتاق او را باز کرد و در حالی که فقط سرش را داخل اتاق کرد و هنوز دستم را گرفته بود رو کرد به پادگان و گفت: آقای پادگان، مصدق معلق هفتمش را هم زد بفرمائید حکومتتان را تشکیل بدهید! بعد رو به من کرد و گفت: خواستم تو هم شاهد باشی، همین. بعد از مرگ استالین و مسائلی که در پلنوم چهارم مطرح شد، در درون حزب توده دودستگی به وجود آمد و هر گروه طرف مقابل را به نادرستی متهم می‌کرد. عده‌ای می‌گفتند روش شما در برابر مصدق درست نبود و خیانت کردید و در مقابل گروهی دیگر می‌گفتند این دستورالعملی جهانی بود که ما عمل کردیم. به نظر من اگر در آن زمان حزب توده لبه تیز حمله خود را متوجه مصدق نکرده بود شاید وقایعی که بعداً پیش آمد و گرفتاریهایی برای جامعه ما رقم زده شد، رقم زده نمی‌شد.

ببینید خودخواهی و منش بعضی از سران حزب توده به گونه‌ای بود که در لحظه‌های حساس مانع می‌شد تا حقیقت را در نظر بگیرند. به خاطر دارم زمانی که اختلاف میان شوروی و چین بالا گرفت من مسئول سازمان در مسکو بودم. موضع من و همفکرانم این بود که نباید در این مسئله دخالت و اظهار نظر کنیم؛ در حالی که عده‌ای، همگام با سیاست شوروی، سعی کردند ما را مجبور کنند که اظهار نظر کنیم. جلسه‌هایی تشکیل شد که به علت شرکت نکردن ما غالباً اکثریت نمی‌آورد و خلاصه

جلسه‌ها را به هم می‌زدیم. خوب یادم هست که روزی رادمش به من رو کرد و گفت: رفیق رضا، چرا این قدر ما را اذیت می‌کنید؟ گفتم یعنی چه؟! مگر حالا مسائل مبتلا به ما در ایران تمام شده تا به دعوی چین و شوروی بپردازیم؟ رادمش جوابی به من داد که هرگز آن را فراموش نمی‌کنم. او گفت: مقامات شوروی به ما می‌گویند خرجتان را می‌دهیم ولی در مدت شش ماه گذشته که برنامهٔ پیک ایران را می‌خوانیم هنوز در مخالفت با چین مطالبی ننوشته‌اید؛ و افزود که شما می‌گویید به ما مربوط نیست، اینقدر ما را اذیت نکنید. من در برابر این پاسخ خیلی عصبانی شدم و گفتم:

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند / آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم

رادمش اوقاتش تلخ شد و رفت. به نظر می‌رسد که او از روی استیصال مجبور شده بود این حرف را بزند. بعضی دیگر از سران حزب توده هم همین‌طور بودند و همیشه در تضاد با خودشان قرار داشتند؛ ایرج اسکندری هم این‌طور بود.

رسولی: گذشته از مخالفت شوروی و حزب توده با دکتر مصدق، بعضی از دوستان نزدیک ایشان و رهبران نهضت هم پس از مدتی راه خود را جدا کردند... از جناب آقای احمد سمیعی خواهش می‌کنم در مورد موجبات شکاف در درون نهضت ملی و اختلافهای به وجود آمده، که در نهایت به تضعیف و شکست نهضت انجامید، صحبت کنند.

سمیعی: اگر با نظر بیطرفی بخواهیم به این مطلب پاسخ بدهیم، ابتدا باید اوضاع جامعه در پنجاه سال پیش را در مد نظر قرار دهیم. در آن ایام، دو دیدگاه متفاوت ضد یکدیگر در جامعهٔ ایران وجود داشت، حرکت به سوی پیشرفت و مخالفت با هر گونه دگرگونی در بنیادهای جامعه. البته رهبری هر دو دیدگاه هم با روحانیت بود، با سابقه‌ای تاریخی. در انقلاب مشروطیت قشر عمدهٔ روحانیت تسلیم تفکر و حرکت به سوی پیشرفت شده بود؛ در حالی که در جریان نهضت ملی، هیچ‌گاه یک تفکر واحد در طبقه روحانیت حاکم نبود.

اگر قبول کنیم قتل رزم‌آرا، که نقشهٔ آن به وسیلهٔ فدائیان اسلام کشیده شد، یکی از علل تقویت نهضت و در نتیجه انسجام آن و بعد از چندی روی کار آمدن دولت دکتر مصدق است سخنی به گزاف نگفته‌ایم. حال در چگونگی پیشنهاد «جمال امامی» و قبول مسئولیت از سوی دکتر مصدق، تنها نکتهٔ قابل توجه گفتهٔ خود دکتر مصدق است که: اگر من قبول مسئولیت نمی‌کردم شخصی که در دربار نشسته بود اسید ضیاءالدین طباطبائی | مصدر کار می‌شد و همهٔ رشته‌ها پنبه!

ولی از همان ابتدای تشکیل دولت مصدق نحوهٔ تفکر و اندیشه گروههایی از

روحانیت مشخص بود که آنان در پی برقراری حکومتی بر مبنای تفکر مذهبی در جامعه هستند. این فکر در عمل در جهت تأیید نهضت ملی نبود، بلکه به شکست آن هم کمک می‌کرد. نکته دیگر که قابل مطالعه و بررسی است، دیدگاه روشنفکران رهبری‌کننده نهضت بود؛ چون آنها هم به لحاظ تفکر گروهی مذهبی، عده‌ای غیر مذهبی و اکثریت هم بی‌تفاوت بودند.

اعضاء تشکیل‌دهنده رهبری نهضت، از همان ابتدای تشکیل جبهه ملی که با تحصن در دربار در ۲۲ مهرماه سال ۱۳۲۸ شکل گرفت، از افرادی با عقاید و افکار مختلف، چه در زمینه مسائل داخلی و چه به لحاظ ارتباط با سیاست خارجی، بیشتر به «سالاد روسی» شباهت داشت تا یک شکل منسجم با یک دیدگاه سیاسی و اجتماعی و مذهبی واحد!

به همین مناسبت هم از همان آغاز تشکیل جبهه ملی، موجبات شکاف و چنددستگی در درون جمع آشکار بود و تا تشکیل دولت دکتر مصدق به اوج رسید! البته با شروع نهضت، مبارزه با شرکت نفت، نه در رهبری، بلکه در نیروی فعال و پویایی از قاطبه مردم بروز کرد و عملاً پیشاپیش رهبران به مبارزه جهت داد تا آنجا که مبارزه ملت ایران با شرکت نفت به صورت یک حرکت ملی در تاریخ ثبت شد. البته نقش دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی در سمت و سو دادن به این نهضت ملی فراموش شدنی نیست.

حقیقت این است که در آن ایام، دو شخصیت، در عمل، پرچم رهبری نهضت را به دوش داشتند: آیت‌الله کاشانی که اکثریت جامعه در طبقه‌های مختلف به ایشان معتقد بودند و هر گفته و نوشته آیت‌الله برای مردم «حکم قطعی» بود، و دکتر مصدق که طبقه دانشگاهیان و دانشجویان و روشنفکران، از جهت سوابق سیاسی؛ و دیگر گروه‌های اجتماعی، به سبب مبارزه‌ایشان با شرکت نفت، رهبری او را پذیرا شده بودند. در میان دیگر گردانندگان نهضت ملی، دکتر مظفر بقائی کرمانی، به چند علت بر دیگر سران آن روز نهضت برتری داشت: پدرش سابقه آزادیخواهی داشت؛ خودش، با انتشار روزنامه شاهد و نوشتن مقالات، توانسته بود کسب شهرت کند؛ خوب سخن می‌گفت؛ و از همه مهم‌تر، به مسائل مالی بی‌توجه بود؛ و روی هم رفته با هیچ‌کدام از رهبران نهضت، به علت بی‌پروایی و جسارت قابل مقایسه نبود؛ از این جهت هم بیش از دیگر رهبران نهضت در تیررس حمله‌های حزب توده قرار داشت، که همین مزایا موجب حسادت دیگر گردانندگان نهضت می‌شد. همین دکتر بقائی بود که آقای دکتر غلامحسین صدیقی را برای همکاری به دکتر مصدق پیشنهاد می‌کند. از طرفی چون دکتر بقائی در بین توده مردم و جبهه پیدا کرده بود و بیشتر هم به



احمد سمی (مرداد ۱۳۸۱)

آیت‌الله کاشانی نزدیک بود تا به دکتر مصدق، اکثر اطرافیان او را اعضای حزب ایران یا وابستگان به آنها تشکیل می‌دادند. دکتر بقائی، با تشکیل حزب زحمتکشان، توانسته بود، حزب ایران را، که بیشتر انجمن دوستان بود، تحت الشعاع قرار دهد و همین امر موجب حسادت رهبران آن انجمن می‌شد. این نحوه برخورد، ریشه‌های اختلاف را عمیق‌تر می‌کرد، دکتر مصدق هم که در ابتدا با رفتار خود سعی در دوستی بیشتر با بقائی داشت، این حسادتها را تشدید می‌کرد! تا اینکه با دسترسی به اسناد خانه سدان اسراری فاش شد که در انتشار آن اسناد، بقائی نقش مهمی داشت. اگر ادعا کنیم که استفاده از این اسناد و انتشار آنها موثرترین سلاح ایران در پیکار با استعمارگران انگلیسی بود، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. در نهایت تأسف باید گفت که یکی از این اسناد نشان دهنده ارتباط مستقیم دکتر متین دفتری داماد دکتر مصدق با شرکت نفت بود. این سند در همان ایام در روزنامه شاهد در فروردین سال ۱۳۳۱ چاپ شد و ترجمه آن هم از سوی دولت انتشار یافت.

در این سند آمده بود: متین دفتری قول داده است حداکثر نفوذ خود را بر نخست‌وزیر (دکتر مصدق) به کار خواهد برد تا او هر نوع پیشنهادی را که شرکت نفت بدهد فوراً رد نکند و بعد هم برای انجام دادن این کار تقاضای دریافت وجه هم

کرده بود!

این موضوع که دکتر متین دفتری قابل اعتماد نیست از سال ۱۳۳۰ مطرح بود، تا آنجا که در جلسه ۱۱ مهر سال ۱۳۳۰ مجلس شورای ملی، چند روز قبل از حرکت دکتر مصدق و هیئت همراه او به آمریکا، یکی از نمایندگان گفت: «استدعای من این است اشخاصی که به عقیده من جاسوس‌اند و به عقیده دیگران اگر جاسوس نیستند مشکوک‌اند، نخست‌وزیر نباید آنها را همراه خود ببرند!

با این وصف، دکتر مصدق دکتر متین دفتری را، با عنوان عضو هیئت، همراه برد. در فرودگاه تهران، حضور دکتر متین دفتری باعث اعتراض دکتر بقائی بود؛ و شاهدان عینی این مراتب را دیده و شنیده‌اند؛ ولی دکتر مصدق در هواپیما در کنار دکتر بقائی نشست تا شاید بتواند از ناراحتی او بکاهد. این موضوع در تمام مدت مسافرت مورد بحث و گفت‌وگو بود و بعد از وقایع سی‌تیر و آشکار شدن اختلاف، این سند منتشر شد.

این مسئله و مسائلی از این دست موجب می‌شد که دکتر بقائی از دکتر مصدق فاصله بگیرد، و دیگران هم آتش بیار معرکه می‌شدند. از سوی دیگر، اطرافیان آیت‌الله کاشانی هم بدون اطلاع آقا اقدام به کارهایی می‌کردند که مورد تأیید ایشان نبود؛ و در عمل، موجباتی را فراهم می‌کرد که دکتر مصدق آن را دخالت آیت‌الله در امور کشورداری به حساب می‌آورد. جالب است بگویم، حسین مکی، که معمولاً وسیله‌ای می‌شد تا بین دو رهبر رفع کدورت کند، شخصاً از افرادی بود که ابتدا دو به هم زنی می‌کرد و آنگاه سعی در ترمیم به عمل می‌آورد. او بیشتر برای کسب و جاهت شخصی خود تلاش می‌کرد، در حالی که دکتر بقائی معمولاً طرف آیت‌الله را می‌گرفت و همین امر باعث دور شدن او از دکتر مصدق می‌شد.

دکتر رضا: در مورد مطلبی که جناب آقای سمعی فرمودند خاطره‌ای دارم که اگر اجازه دهید عیناً نقل می‌کنم و در حقیقت تأثیر فرمایش ایشان است. چند سال قبل از انقلاب در دیدار با دکتر بقائی از ایشان سؤال کردم و گفتم: آقای دکتر بقائی برای من روشن نیست چرا شما با مصدق دشمنی کردید، علت این دشمنی چه بود؟ عین گفته دکتر بقائی چنین بود: وقتی که اسناد موجود در خانه سدان را کشف کردیم یکی از اسناد مربوط به دکتر متین دفتری بود و نشان می‌داد که او جاسوس انگلیسی‌هاست. نگران بودم که مطلب را چه طور به دکتر مصدق بگویم؛ می‌ترسیدم اگر پیرمرد سند را ببیند سگته کند؛ تا اینکه دکتر مصدق تصمیم گرفت هیئتی را به سازمان ملل متحد در آمریکا بفرستد. در رأس این هیئت هم دکتر متین دفتری بود. به دیدن دکتر مصدق رفتم و گفتم آقا صلاح نیست ایشان را در رأس هیئت به آمریکا بفرستید. دکتر مصدق

گفت: چرا، مگر چه عیبی دارد؟ گفتم: دلایلی هست و چیزهایی وجود دارد که بهتر است ایشان را نفرستید اما متوجه شدم بر تصمیمی که گرفته اصرار دارد. بالاخره، گفتم اسناد موجود در خانهٔ سدان در مورد این شخص هم هست. دکتر مصدق گفت: آقای این حرفها مبتذل است و سندی وجود ندارد. من هم مجبور شدم سند را از جیبم درآورم که به ایشان نشان بدهم. دکتر بقائی برایم قسم خورد و گفت: فکر کردم الان بی‌مرد سکنه می‌کند اما وقتی نامه را نگاه کرد آن را زیر بالش خود گذاشت. من هم دیگر حرفی نزد، خداحافظی کردم و بیرون آمدم؛ چون فکر کردم خیلی ناراحت شده و به طور قطع از تصمیم خود منصرف خواهد شد تا اینکه فردای آن روز دیدم دکتر مصدق حکم خود را تنفیذ کرد و مقرر شد که متین دفتری به آمریکا برود. با شتاب پیش ایشان رفتم و گفتم: آقا، دیروز سند را به شما دادم؛ شما چرا این کار را می‌کنید؟ دکتر مصدق گفت: آقای دکتر، شما کاری به این مسائل نداشته باشید. دکتر بقائی می‌گفت: از آن زمان دیگر اعتقادم از مصدق سلب شد. اینکه بقائی راست می‌گفت یا دروغ نمی‌دانم.

رسولی: در مورد دکتر بقائی چند نکتهٔ مهم وجود دارد که توجه به آنها انسان را در مورد سلامت سیاسی او به شک و امی دارد: نکتهٔ اول اینکه او در عصر ۳۰ تیر از طریق رادیو مردم را بر ضد خانوادهٔ افسران تحریک کرد و از مردم خواست تا حتی به زن و بچه‌های آنان رحم نکنند. این اقدام او برای چه منظوری بود؟! در حالی که او عاقل بود و فهم و شعور سیاسی بالایی داشت! اگر به گفته‌های خودش استناد کنیم پاسخ این اقدام را خودش داده، بقائی در دادگاه گفت من سه بار تاج و تخت شاه را نجات دادم: یک بار در ۳۰ تیر که همهٔ مردم به دربار حمله می‌کردند و فحش می‌دادند؛ من جهت مبارزه را برگرداندم و گفتم یقهٔ قوام را بگیرید. همین نکته نشان می‌دهد که او در آن تاریخ با دربار و شاه زد و بند داشته است. مورد دوم واقعهٔ نهم اسفند ۱۳۳۱ است که باز می‌گوید شاه را در آن روز من نجات دادم و شخصی است که در نهم اسفند همراه با گنج‌های و چند نفر دیگر از نمایندگان مجلس به دربار رفته بود. مورد سوم را خیلی صریح نگفته ولی معلوم است که اشاره‌اش به هیئت هشت نفری مجلس است که می‌خواستند اختیارات را از شاه بگیرند. بقائی در این مورد می‌گوید من با این اقدام مجلس مخالفت کردم. حمایت شدید او در دفاع از سلطنت محمدرضا شاه به خوبی در نطق‌هایش مشهود است. نکتهٔ بعدی ارتباط میان بقائی با سرلشکر حسن ارفع است که حائری‌زاده در مجلس هیجدهم از آن پرده برمی‌دارد و می‌گوید تمام نطق‌های بقائی در مخالفت با رزم‌آرا در مجلس پانزدهم را سرلشکر ارفع تهیه می‌کرد. ارتباط میان بقائی با ارفع تا زمان انقلابی هم ادامه داشت.

بقائی با سرتیپ دبیعی، علی زهری و عیسی سپهبدی هم دوستی زیادی داشت. علاوه بر اینها، مشارکت در ربودن و قتل افشارطوس، شبهات و اتهاماتی است که عده‌ای به او وارد کرده‌اند...

دکتر رضا: به نظر من سرلشکر ارفع این اندازه شعور نداشت که نطقهای بقائی را بنویسد و به او بدهد و از این حرفها.

رسولی: این مطلب را من به نقل از حائری زاده گفتم. اجازه بدهید از آقای احمد سمیعی بپرسیم چرا دکتر بقائی که در دوره پانزدهم تحت حمایت قوام السلطنه به وکالت مجلس انتخاب شد در تیرماه ۱۳۳۱ از مخالفین سرسخت قوام شد؟

سمیعی: دکتر بقائی بعد از شهریور سال ۱۳۲۰، مثل اکثر کسانی که پس از طی تحصیلات عالی از اروپا بازگشته بودند، با توجه به سابقه خانوادگی، علاقه‌مند به کسب شهرت و مقام در آن روزگار بود. در آن اوضاع و احوال کسانی از قبیل او یا باید به سوی حزب توده می‌رفتند و یا اینکه با شخصیتهایی که امکان پیشرفت آنها را فراهم می‌کردند، هم‌نوا می‌شدند. از این‌رو، پس از تشکیل حزب دمکرات، دکتر بقائی، که شعبه آن حزب دولتی را در کرمان دایر کرده بود، از طرف حزب نامزد نمایندگی مجلس و بعد هم به وکالت انتخاب شد. او، که مردی بدون طمع مالی بود، در سیاست بسیار تند و خشن و متعصب شناخته می‌شد. در اوضاع روزهای بعد از سی‌ام تیر دکتر بقائی برای ابراز شخصیت از یک سو، و برای نزدیکی به دربار از سوی دیگر، سعی می‌کرد قوام السلطنه را به عنوان عامل اصلی جریانات به وجود آمده معرفی کند؛ در صورتی که می‌دانیم حقیقت امر چیز دیگری بود. بعد هم طرح سه فوریتی مصادره اموال قوام السلطنه در جلسه هفتم مرداد سال ۱۳۳۱ در میان شور و شعف نمایندگان، حتی آنهایی که به نخست‌وزیری او رأی اعتماد داده بودند، مطرح شد و فوریت آن به تصویب رسید و قوام مفسد فی الارض شناخته شد و کلیه اموال و دارایی او از مالکیتش خارج شد.

بدیعی است این تنها بقائی نبود که با قوام در افتاده بود، از آنجا که او سخنور جسوری بود، عملاً همه کاسه‌کوزه‌ها به سرا او شکسته شد. اگر امروز ما روزنامه‌های آن ایام را مرور کنیم متوجه خواهیم شد که روزنامه‌های جبهه ارگان حزب ایران بیشتر از روزنامه شاهد به قوام دشنام می‌داد، و روزنامه‌های وابسته به حزب توده هم از هیچ نوع هتاک‌های فروگذار نمی‌کردند. در چنین اوضاع و احوالی، دکتر مصدق بعد از قیام سی‌ام تیر همچنان روش مماشات و بی‌توجهی به اقدامات و دسیسه‌های دشمنان نهضت را ادامه می‌داد که این روش حتی برای عده زیادی از همفکران و اطرافیان وی

هم قابل قبول نبود. در اینجا باید به نکته‌ای اشاره کنم و آن مطلبی است که دکتر بقائی در سفر خود به آمریکا در مصاحبه شفاهی با حبیب لاجوردی عنوان کرده است. دکتر بقائی، در این مصاحبه، در مورد مسائل مربوط به سی‌ام تیر از روح قوام‌السلطنه طلب بخشش کرده و بعد هم می‌گوید که در ایران در دویست سال اخیر شخصیتی به عظمت مقام و موقع قوام‌السلطنه در راه خدمت به ایران نداشته‌ایم؛ و به این ترتیب از اعمال خود نسبت به قوام در ایام سی‌ام تیر معذرت‌خواهی می‌کند.

رسولی: به نظر شما نقش اطرافیان دکتر مصدق و آیت‌الله کاشانی در دامن زدن به اختلافات چه بود؟

سمیعی: همان‌طور که قبلاً هم متذکر شدم، اطرافیان در ایجاد اختلاف تأثیر زیادی داشتند؛ ولی در اینجا باید ابتدا به نکته‌ای اشاره کنم و آن این است که شخص آیت‌الله کاشانی هیچ‌گاه در زمانی که نماینده مجلس بود، و بعد هم که به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب شد، هرگز در جلسات علنی مجلس شرکت نکرد، و دیدارهای او از مجلس شورای ملی به صورت غیررسمی انجام می‌گرفت. بعد از انتخاب شدن به ریاست مجلس هم نمایندگان به دیدار او می‌رفتند. در مرداد ماه سال ۱۳۳۱ آیت‌الله، در نشستی که با نمایندگان داشت، تا آنجا که به خاطر دارم مطالبی عنوان کرد که دیدگاه شخصی او بود، از جمله این که:

«روی کار آوردن قوام آخرین پرده بازی اجانب بود.»

«دولت، ولو اینکه اختیارات گرفته، و امیدوارم کامیاب شود، باید از کمک آقایان

نمایندگان برخوردار باشد.»

«باید اختلاف مسلکی را کنار بگذاریم و همه با هم در کمال مهربانی، در صلاح و

خیر مملکت اقدام کنیم.»

گرچه این مطالب با صحیح است و احسنت نمایندگان روبه‌رو شد؛ ولی از همان هنگام معلوم بود که ریشه اختلافات هر روز جوانه تازه‌ای را به بار می‌آورد؛ تا آنجا که در مورد انتصابات، نامه‌های مبادله شده بین آیت‌الله کاشانی و دکتر مصدق عمق اختلاف را روشن می‌کند. مفاد نامه‌های آیت‌الله، تا آنجا که به خاطر دارم، از این قرار بود که اگر وضع بدین منوال ادامه یابد نه تنها تهران بلکه ایران را ترک خواهد کرد و دکتر مصدق در پاسخ نوشت:

«چنانچه بخواهید اصلاحاتی بشود باید از مداخله در امور مدتی خودداری

فرمایید، خاصه اینکه هیچ‌گونه اصلاحی ممکن نیست مگر اینکه متصدی مطلقاً در

کار خود آزاد باشد و در پایان می‌نویسد: «چرا حضرت عالی از شهر خارج شوید

اجازه فرمائید بنده از مداخله در امور خودداری کنم!»
 بنابراین، شکست نهضت از درون آغاز شد که بالاخره هم به کودتای ۲۸ مرداد انجامید. البته در اینجا نمی‌توانیم شخص معینی را مسئول بدانیم. با توجه به اینکه شاه و درباریان، و همه آنهايي که از نهضت بریده بودند، هر یک بسهم خود موجبات این شکست را فراهم کردند. سیاستهای خارجی هم در چنین اوضاع و احوالی سوار بر موج شدند، و نتیجه آن شد که دیدیم. ضمناً باید به این موضوع هم اشاره کنم که دکتر مصدق در قایقی نشسته بود که سوراخ بود؛ حتی نزدیک‌ترین اعضای کابینه او با اقدامات و اعمال او موافق نبودند.

برای تأیید این مطلب به پاسخ عبدالعلی لطفی وزیر دادگستری دولت مصدق در دادگاه توجه بفرمایید. تا آنجا که به یاد دارم، لطفی چنین می‌گوید: «من باروش اخلاقی ایشان (دکتر مصدق) جور نبودم؛ فوق‌العاده سوء ظنی، عصبانی و بی‌گذشت هستند. جیک و پیکشان با دکتر فاطمی بود. مکرر، زیاده از حد، توهیناتی کردند که من خون جگر خوردم؛ و این اهانتها یک دفعه، دو دفعه و سه دفعه نبود. من از سیاستهای خارج از هیئت دولت بیخبر بودم. هر بار استعفا کردم بنا کردند به گریه کردن و عذر خواستن!»

دکتر مصدق، که از این اظهارات لطفی دل‌تنگ شده بود، می‌گوید:
 «خود ایشان اظهار فرمودند، از ایشان معذرت طلبیدم؛ دیگر جا نداشت که با یک دکتر مصدق افتاده این طور رفتار کنند و چنین بیاناتی بفرمایند. حق این بود که تا ساعتی که کار ما در زندان تمام نشده از یکدیگر طرفداری کنیم و قدر ایامی را که با هم کار کرده‌ایم بدانیم، این گله بنده است!»

البته باید به این نکته توجه داشت که دکتر مصدق در برخورد با اطرافیان و حتی همه گروههای اجتماعی بسیار بزرگ، باهوش و نکته‌سنج بود. یادم هست که در اولین سالگرد ۳۰ تیر من و اصغر گیتی‌بین از حزب ایران، داریوش فروهر از حزب ملت ایران و اطمینانی از نیروی سوم برای برگزاری میتینگ به مناسبت سالروز ۳۰ تیر نزد سرهنگ اشرفی فرماندار نظامی رفته بودیم. ما هیچ‌کدام موافق نبودیم که حزب توده هم میتینگ بدهد. به هر حال، نتوانستیم با سرهنگ اشرفی به توافق برسیم و قرار شد به دیدن دکتر مصدق برویم. در دیدار با دکتر مصدق چون ایشان می‌دانست احزاب وابسته به جبهه ملی نفرات زیادی ندارند و بیشتر پرچم و پلاکارد هستند و این حزب توده است که کادر متشکل فعال دارد، با درخواست ما موافقت نکردند. مثالی زدند و گفتند: آتش و آب با هم سازگاری ندارند و هرگاه به هم برخورد کنند اثر یکدیگر را خنثی خواهند کرد ولی سماور می‌تواند آب و آتش را در کنار هم شکل دهد و توصیه

کردند شما کاری نکنید که مسئله‌ای ایجاد شود. هر چه ما و مرحوم فروهر اصرار کردیم ایشان نپذیرفت. نتیجه آن شد که صبح روز ۳۰ تیر ۳۲ دستجات و احزاب وابسته به جبهه ملی میتینگ دادند و بعدازظهر هم حزب توده و گروه‌های وابسته به آن میتینگ خود را برگزار کردند.

رسولی: آقای دکتر نراقی، شما اختلاف میان آیت‌الله کاشانی با دکتر مصدق را چگونه دیدید؟ از چه زمانی شروع شد و بر سر چه موضوعاتی بود؟

دکتر نراقی: بنده در آخر مرداد ۱۳۳۱ از فرنگستان به ایران برگشتم و به جهت نسبتی که با مرحوم آیت‌الله کاشانی داشتم از همان روزهای اول در منزل ایشان حضور داشتم. آیت‌الله کاشانی می‌گفت که خبرنگاران و دیپلمات‌های خارجی اینجا می‌آیند؛ تو هم بیا و ترجمه کن. خوب من هم خیلی علاقه داشتم چون برایم آموزنده بود. منزل ایشان برای من مثل یک کلوپ سیاسی بود و همه جور آدم از طبقات مختلف مردم از سران بازار گرفته تا روحانیون و اعضای جبهه ملی، نمایندگان مجلس و کسانی که به نهضت علاقه‌ای داشتند به آنجا می‌آمدند. هنوز میان سران نهضت روابط صمیمانه‌ای برقرار بود؛ اما منزل دکتر مصدق چنین وضعی نداشت و فقط جلسات رسمی در آنجا برقرار بود.

زمانی که دکتر مصدق لایحه اختیارات را در اواسط مرداد به مجلس برد هر چند مجلس هم با آن موافقت کرد؛ اما کم‌کم زرمه‌های مخالفت شنیده شد. البته مخالفت جدی آیت‌الله کاشانی زمانی بود که دکتر مصدق درخواست تمدید اختیارات برای مدت یک سال دیگر کرد. مسئله به این صورت بود که مخالفان و تعدادی از نمایندگان مجلس پیش آقای کاشانی می‌آمدند و اظهار نارضایتی می‌کردند. آیت‌الله کاشانی مخالفتی با تصویب این لایحه در نوبت اول نداشت چون وضعیت بحرانی کشور را خوب درک می‌کرد؛ ولی تمدید آن را برای یک سال دیگر تحمل نمی‌کرد. البته باید پذیرفت که دکتر مصدق وقتی که اختیارات را از مجلس گرفت توانست قوانینی را تصویب کند که هر اصلاح‌طلبی آن را آرزو می‌کرد؛ یعنی نمی‌خواست که از این قدرت به نفع خود سوء استفاده کند و بارها تأکید می‌کرد که من مستبد نیستم. او روحیه‌ای داشت که می‌گفت مجلس در وضعی است که مانع تصویب این قوانین است. این یکی از موارد اختلافی بود که میان آقای کاشانی و دکتر مصدق به وجود آمد. اختلاف دیگر بر سر موضوع انتصابات دکتر مصدق بود. آقای کاشانی می‌گفت: شما همیشه می‌گفتید که تا قبل از من تمام نخست‌وزیران آلت دست سفارت انگلیس بودند؛ حالا چطور شما خودتان سهام‌السلطان بیات را که با شما نسبت فامیلی دارد

در رأس هیئت مدیره شرکت نفت قرار دادی. با انتصاب سرلشکر محمد دفتری به ریاست گارد مسلح هم مخالفت کرد؛ چون زمانی که می‌خواستند آقای کاشانی را تمعید کنند او، به عنوان فرمانده دژبان، ایشان را با رفتاری توهین آمیز دستگیر کرد و آقای کاشانی هم از او خیلی دلخور بود. در مورد انتصاب رضا فلاح در شرکت نفت هم مخالفت کردند چون معتقد بودند او کسی است که نشان از ملکه انگلیس گرفته و شایسته نیست به عنوان مشاور نزدیک در امور نفتی تعیین شود. در شرکت نفت افرادی از قبیل مهندس پرخیده و حسن رضوی نظر مساعدی نسبت به فلاح نداشتند و او را انگلوفیل می‌دانستند. این مخالفتها کم‌کم علنی شد و کار به جایی رسید که یک روز در منزل ما، که آیت‌الله کاشانی هم حضور داشت و همه برای صرف ناهار دعوت داشتند، پدر و عموی من که با ایشان فامیل بودند و در واقع با ایشان بزرگ شده بودند به ایشان پیشنهاد کردند ما ترتیبی دادیم که شما برای معالجه به فرانسه بروید؛ گذرنامه و ویزا هم برای شما آماده کرده‌ایم. ایشان گفت بهتر است در این مورد با دکتر مصدق مشورت کنم. پس از مشورت، دکتر مصدق به ایشان می‌گوید شما باید در ایران باشید و از این قبیل حرفها. بدبینها که در اطراف آقای کاشانی بودند، می‌گفتند که دکتر مصدق می‌خواهد شما بمانید چون اختلاف به جای باریک کشیده خواهد شد و مصدق قصد دارد از محبوبیتی که دارید کاسته شود؛ در حالی که در چنین نزاع و کشمکش معلوم نیست اگر آقای کاشانی تضعیف می‌شد این به نفع مصدق باشد.

رسولی: به نظر شما چه کسانی بیشتر به اختلافات دامن می‌زدند؟

دکتر نراقی: به نظر من دکتر بقائی، با موضعی که داشت، عاملی شد برای تشدید اختلاف. او آدم سرسخت و لجوجی بود و از زمانی که در مجلس پانزدهم لایحه نفت مطرح شد و نمایندگان اقلیت، به خصوص مکی در برابر تصویب لایحه الحاقی گس - گلشائیان مقاومت کردند بقائی با آیت‌الله کاشانی خیلی نزدیک شد. زمانی که بقائی در موضع مخالف دکتر مصدق قرار گرفت، با سرسختی و لجاجتی که از خود نشان داد، از علاقه آیت‌الله کاشانی نسبت به خود بهره‌مند شد. مثل اینکه تجربه ثابت کرده مخالفت اشخاصی که برای نان مبارزه نمی‌کنند وقتی در موضع مخالفت قرار می‌گیرند دیگر کسی جلودارشان نمی‌شود. باید گفت زمانی که دکتر فاطمی به وزارت خارجه منصوب شد، با افکار خاص خودش، این جریان اختلاف را تشدید کرد.

البته شخص دکتر مصدق هم، چون نسبت به شاه بدبین بود، مخالفتی با اقدامات

فاطمی نکرد؛ کما اینکه وقتی فاطمی در روز ۲۵ مرداد، که شاه کشور را ترک کرده بود، آن نطق تند را در میدان بهارستان کرد دکتر مصدق، ایرادی به او نگرفت. بنده وقتی از دکتر صدیقی سؤال کردم آیا دکتر مصدق اعتراضی به سخنان فاطمی نکرد، گفت: نه، اعتراضی نداشت. نباید فراموش کرد که دکتر مصدق، به رغم همه جنبه‌های مثبتی که داشت، شخصی انتقامجو هم بود. یادم هست که ابراهیم خواجه‌نوری در مجلس سنا گفته بود: این آقای دکتر مصدق که به ما می‌گفت اگر نفت ملی شود روزی ۳۰۰ هزار پوند نصیب مردم خواهد شد این چه شد؟ ما که ندیدیم. بعد مثالی زد و گفت در یک روستا آخوندی بود که هر وقت چیزی گم می‌شد مردم به او مراجعه می‌کردند تا دعا کند و شیء گمشده پیدا شود. در یک مورد که مردم به او مراجعه کردند تا دعا کند بلکه گاوشان پیدا شود، گاوی که خیلی قشنگ و مورد توجه اهالی بوده. هرچه آخوند دعا کرد گاو پیدا نشد. مردم ده که خیلی ناراحت بودند خطاب به آخوند گفتند آنقدر دعا کنید تا گاو پیدا شود وگرنه ما از در خانه‌ات تکان نمی‌خوریم. پس از مدتی، بالاخره یکی از روستاییان به آقا گفته بود حالا که گاو پیدا نشد لااقل یک کاری کن ما شاخش را ببینیم بلکه دلمان خوش باشد. وقتی که مجلس منحل شد، شاید فردای آن روز، ظهیرالاسلام که شوهرخواهر مصدق بود به مناسبتی به دیدن دکتر مصدق رفت. دکتر مصدق به او گفته بود از شما می‌خواهم که خواجه‌نوری را ببینید و به او بگویید این شاخه را که قبلاً در مجلس از آن حرف زدی به... یعنی اینقدر انتقامجو بود و زخمی که دیگران به او زده بودند فراموش نمی‌کرد. این روحیه که هیچ ربطی به سیاستمداری ندارد متأسفانه در بسیاری از ماها وجود دارد و اغلب موارد به زبان جامعه تمام می‌شود.

رسولی: آقای دکتر باوند، به نظر شما علت اصلی شکاف در درون نهضت و اختلافهای به

وجود آمده که در نهایت به تضعیف آن انجامید چه بود؟

دکتر باوند: به نظر من انگیزه‌ها و مسائل خصوصی زمینه‌ساز این شکاف شد. البته تاریخ قضاوت خواهد کرد که چگونه بسیاری از انسانها، برخلاف انتظارشان، در تحولات زمان به سمت جریان مخالف کشیده می‌شوند، جریانی که ممکن است به هیچ وجه مورد نظرشان نبوده باشد. نهضت ملی شدن نفت نهضتی ضد استعماری بود که مردم ایران برای تحقق آن سرمایه‌گذاری کرده بودند. هدف این نهضت نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی بود. از نظر بین‌المللی موفق شد در دیوان بین‌المللی دادگستری و دادگاههای توکیو و ونیز و در شورای امنیت پیروزی نسبی به دست آورد؛ اینکه چرا، با تمام این پیروزیهای نسبی کار به بدفرجامی و ناکامی کشید، به

نظر من علت در قدرت و نیروی خارجی نبود بلکه ابزارهای درونی و داخلی جامعه ایران بودند که با منافع قدرتهای خارجی هماهنگ شدند. دولتهای خارجی به این نتیجه رسیده بودند که امکان کنار آمدن با مصدق عملی نیست؛ بنابراین، برای ساقط کردن آن از طریق عوامل داخلی عمل کردند و توانستند تجربه کوچک دموکراسی را در ایران متوقف کنند. در تاریخ، ما نمی‌توانیم بر مسائل جزئی تأکید کنیم؛ قضاوت کلی مطرح است، و در چهارچوبهای کلی باید مسائل را مورد بررسی قرار داد. در کشورهای شرقی و خاورمیانه، و از جمله کشور ما، بسیاری از اختلافات از مسائل خصوصی آغاز می‌شود؛ به عنوان نمونه چون دکتر مصدق آقای مکی را جزو همراهان خود به نیویورک نبرد همین موضوع کوچک زمینه ساز دلتنگی شد، بعد هم گسترش پیدا کرد و به اختلافات سیاسی تبدیل شد.

دوست نباید زدوست در گله باشد. مرد نباید که تنگ حوصله باشد.

متأسفانه، در دنیای شرق، انتظار این است که وقتی دو نفر دست همکاری به یکدیگر می‌دهند حتماً باید خواسته‌های یکدیگر را در همه موارد تأمین کنند. شما ببینید اختلاف طلحه و زبیر با حضرت علی (ع) برای چه بود و به کجا انجامید. در جامعه ما بیشتر دلتنگیهای خصوصی و شخصی به اختلافات سیاسی تبدیل می‌شود. بالاخره، درک عمومی جامعه را هم باید در نظر گرفت؛ در قضاوتهای تاریخی، یعنی احساس عمومی، به عدالت نزدیک‌تر است. مردم یک جامعه، هر چند اطلاعات حقوقی و تکنیکی ندارند؛ اما مانند یک هیئت منصفه عمل می‌کنند. درک عمومی جامعه ایران نسبت به امریکایی‌طور است که امروز قاطبه ملت او را خادم به کشور می‌داند. در مورد قوام السلطنه و دکتر مصدق هم همه متفق‌القول‌اند که قوام در قضیه آذربایجان و دکتر مصدق در موضوع ملی کردن صنعت نفت به ایران خدمت کردند. هر چند که ممکن است بگوئیم در پاره‌ای از مسائل کوتاه‌بینیها، تنگ‌نظریها، خودبزرگ‌بینیها و تمام خصائل که به دیوانسالاری یا میرزا منشی و انقلابی نبودن مربوط می‌شود وجود داشته است. بهره‌برداری قوام و دکتر مصدق از رقابتها و تضادها در عرصه روابط بین‌الملل اساسش غلط نبوده و اگر مبالغه‌ای در این نگرش صورت گرفته این به علت آشنا نبودن با ماهیت قدرتهای موجود در عملگرایی آنان بود، که مقوله دیگری است.

رسولی: دکتر مصدق در صدد تحقق یک نظام دموکراتیک بود یا استقرار یک نظام سیاسی

مستقل را دنبال می‌کرد؟

دکتر باوند: به نظر من او هر دو مورد را در نظر داشت.

رسولی: ایشان در خاطرات خود صریحاً تأکید کرده زمانی که پای مصالح کشور در میان باشد می‌توان قانون اساسی را نادیده گرفت. به نظر شما این نحوه نگرش و آن شیوه عمل سیاسی در لایحه اختیارات و تعطیل کردن مجلس را نباید غیر دموکراتیک قلمداد کرد؟

دکتر باوند: ببینید، به نظر من کسی که در آغاز کار می‌گوید هدف من ایجاد رنساس سیاسی است، این مقتضایش ایجاد فضایی برای تفکر آزاد و چون و چرایی و پرسش است. همان‌طور که عرض کردم، موضوع ملی شدن نفت یک وسیله برای نیل به استقلال سیاسی و اقتصادی بود. هر گاه استقلال وجود داشته باشد می‌توان، با ارزیابیهای منطقی، خیر و رفاه جامعه را تأمین کرد. قانون اساسی یا هر قانون دیگر باید سندی پویا و زنده باشد؛ در بسیاری از کشورها ممکن است قانون اساسی اصلاح نشود؛ ولی، متناسب با مقتضیات و ضرورت‌های زمان، اگر تفسیری مترقیانه از آن صورت گیرد می‌توان منافع ملی آن جامعه را تأمین کرد؛ کما اینکه منشور ملل متحد فقط در دو مورد، یکی افزایش اعضای غیر دائمی شورای امنیت و دیگر افزایش اعضای شورای اقتصادی و اجتماعی، اصلاح شده؛ اما اقدامات مهمی که منشور در زمینه حقوق بشر و رفع استعمار و ... انجام داده همه در پرتو تفاسیر مترقیانه بوده است. قانون اساسی وقتی می‌تواند سند معتبری باشد که جنبه پویا و خلاقیتی داشته باشد. اگر قوانین اساسی خصوصیت متافیزیکی داشته باشد دیگر اسمش قانون اساسی نیست. دولت که کارگزار مردم و پاسخگوست باید بتواند این قانون اساسی را به عنوان سندی زنده و پویا حفظ کند. در این صورت، حکومت قانون، دموکراسی، حقوق بشر و آزادیهای اساسی که در هم تنیده‌اند یکدیگر را تکمیل می‌کنند؛ در غیر این صورت و در موقعیتهای استثنایی و بحرانی خاصیت خود را از دست می‌دهند. اگر شما قانون اساسی فرانسه، ایتالیا و آلمان را مطالعه بفرمائید متوجه می‌شوید که در زمان جنگ و بروز بحرانها این مجالس هم اختیارات بیشتری را به رئیس کشور، رئیس‌جمهور یا نخست‌وزیر تفویض کرده‌اند؛ چون در موقعیتهای بحرانی، موضوع ضرورت‌های فوری و فوری مطرح است. حرکت‌های انقلابی از (قوای قهریه) لازم برای پیشبرد اهداف خود استفاده می‌کنند؛ و این در همه دنیا معمول است. در موقعیتی که دولت ایران مشکلات اقتصادی داشت و تحریم شده بود، دکتر مصدق چاره‌ای نداشت جز این که دست به انتشار اسکناس بزند. مسائل اقتصادی در اوضاع بحرانی جنبه روانی پیدا می‌کند؛ و اگر آشکار می‌شد که اسکناس بدون پشتوانه چاپ شده، اصلاً نظام اقتصادی کشور به هم می‌خورد. ما باید در مورد هر عملی قضاوت خود را متناسب با اوضاع و احوال آن زمان ارزیابی کنیم. بنابراین، تصور می‌کنم، در آن موقعیت، دکتر مصدق چاره‌ای نداشت چون

پاسخگو بود و بالاخره می‌بایست تصمیم بگیرد ولو آنکه دوستانش هم با بعضی از خط مشی‌های او مخالف باشند. البته او باور داشت که خودش صحیح فکر می‌کند؛ ولی فراموش نکنیم که این موضوع برای هر مسئول دیگری هم وجود دارد. وقتی که بیسمارک به قدرت رسید؛ چون احساس می‌کرد در مقابل مردم آلمان و آینده این کشور مسئولیتی دارد، مجبور شد در مقابل حتی طبقه خودش - یونکررها - موضع بگیرد؛ و قوانینی وضع کرد که در آن تاریخ خلاف مصالح آنها بود، قوانینی که سوسیال دموکراتها جزو آرمانهای جزئی خود می‌دانستند، مانند بیمه‌های اجتماعی و امثال آن. اتفاقاً دکتر مصدق هم برخلاف طبقه خودش، یعنی اشراف، حرکت کرد به طوری که تمام طبقه اشراف و بستگان خودش در مقابل او ایستادند چون موضعگیریهایی او خلاف منافع آن روز آنها بود. البته من نمی‌گویم که دکتر مصدق یک قدیس بود و نمی‌گویم که از او بت بسازیم؛ در این صورت، تبدیل به یک فرقه مذهبی می‌شویم که فقط به حوادث گذشته دلخوش است.

رسولی: خیلی متشکرم. آقای دکتر نراقی شما از جریان نهم اسفند ۱۳۳۱ چه اطلاعی دارید؟ دکتر نراقی: من روز نهم اسفند پیش آقای کاشانی بودم، از صبح اول وقت تا ساعت ۲ یا ۳ بعدازظهر. واقعه نهم اسفند وسیله‌ای شد تا جریان اختلافات تشدید شود؛ برای اینکه هیچ‌کس نمی‌دانست که شاه قصد ترک ایران را دارد و دکتر مصدق این موضوع را مخفی نگاه داشته بود؛ زیرا می‌ترسید که دیگران، یعنی مخالفان، فتنه‌انگیزی کنند. برای فتنه‌انگیزان این خیر وسیله‌ای شد تا هر کدام خیالاتی در سر پیورراندند.

رسولی: یک بخش از مخالفتها در درون جبهه ملی هم وجود داشت که کمتر به آن پرداخته شده، منظورم مخالفت چند تن از همراهان دکتر مصدق با تندرویهایی دکتر فاطمی است؛ آیا شما در این مورد اطلاعاتی دارید؟

دکتر نراقی: بله. اتفاقاً آقای سپهر ذبیح در کتاب خود، ایران در دوران دکتر مصدق به این مسئله پرداخته، که به نظرم اهمیت زیادی دارد. او، که از دوستان دکتر فاطمی بوده به شرح گفت و گوی خود با فاطمی در اوایل مرداد ۱۳۳۲ اشاره می‌کند و می‌گوید: عقیده فاطمی درباره اشعاب رهبران برجسته جبهه ملی از آن، این بود که جدا شدن آنان سبب تحکیم حکومت ملی می‌شود چرا که اغلب آنان افراد فرصت‌طلبی هستند که به خاطر منافع شخصی و سیاسی، به مصدق پیوسته‌اند. فاطمی اطمینان داشت که اکثریت عمده طرفداران دکتر مصدق اشعاب کنندگان را، به عنوان «خائن»، محکوم می‌کنند. فاطمی افرادی مانند کاشانی و دکتر بقائی و مکی را ناچیزی می‌شمرد و عقیده داشت که گذشته سیاسی آنان ثابت می‌کند که آدمهایی فرصت‌طلب بوده و به لحاظ

سیاسی قابل اعتماد نیستند. در مورد فعالیتهای حزب توده، دکتر فاطمی خطر این حزب را در تشدید نابسامانیهای داخلی دست کم می‌گرفت و از رهبران درجه دوم حزب با کلمات تحقیر آمیزی یاد می‌کرد. از نظر فاطمی، غرب عمداً خطر حزب توده را بزرگ جلوه می‌داد تا گروههای محافظه‌کار ایران را بترساند. از سوی دیگر، دکتر فاطمی عقیده داشت شاه به لحاظ قدرت توطئه‌چینی بر ضد مصدق در وضع بهتری از روزهای پیش از قیام سی‌تیر قرار ندارد. او بر این باور بود که مصدق می‌تواند روی دست سایر سیاستمداران بلند شود و آنها را از میدان بیرون کند و تلاشهای شاه برای جدا کردن افرادی مانند دکتر بقائی و آیت‌الله کاشانی از جبهه ملی عملاً بهره بیشتری را نصیب مصدق می‌کند. پیشامدهایی که به سقوط حکومت مصدق انجامید نشان داد که دکتر فاطمی تا آخرین روزهای نخست‌وزیری دکتر مصدق هنوز نظرات خوش‌بینانه‌ای داشت. در حالی که ارزیابیهای او در بسیاری از موارد درست نبوده است. او به نابسامانیهای داخلی و نارضایتیهای خارجی اهمیتی نمی‌داد و اعتقاد داشت مملکت ما قرن‌ها بدون نفت زندگی کرده و حالا هم می‌تواند. شاید غلط‌ترین محاسبه فاطمی مربوط به حمایت مردم از جبهه ملی و عدم فعالیت حزب توده بود، در صورتی که مردم دیگر خسته شده بودند. به نظر من هم مصدق، بیش از حزب توده، با شاه و انگلستان دشمن بود.

رسولی: مجدداً از همه آقایان که در این نشست شرکت کردند، تشکر می‌کنم.



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو فریښی
پرتال جامع علوم انسانی